

مصالحه با طالبان؛ احیای منطق عقب‌گرایی

طالبان و افراد مبتنی بر آنها کسانی اند که درسرشت شان منطق صلح و اندیشهٔ مصالحه وجود ندارد. باید درگام نخست عوامل همه شورش و شورشگری های این گروه را در فرهنگ قبیله‌یی، برداشت های منقبض، قرائت های جزم‌گریانه و سنتی آنها از ارزش‌ها و هنجارهای دینی- فرهنگی جستجو کرد، تاسیسی. فرهنگ بدوی، بیابان‌گردی و عشایری، هیچ وقت سر آرامش، سازش و هم‌زیستی را با دیگران ندارد، یعنی کسانی که تحت شرایط و فضای این فرهنگ انسان ستیز زندگی می‌کنند؛ درگیری و تهاجم بر دیگران، قتل و کشتن و بستن انسان‌های بیرون از حیطه فرهنگشان، جزء از افتخارات و غرور عشیره‌یی آنها محسوب می‌شود. بنابراین، تازمانی که از راه‌های مختلف و با راهکارهایی خردمندانه آنها آرام آرام به مرز مدنیت کشانیده نشوند و خوی و بوی بدویت و صحراگردی از نهادشان زدوده نشود، دشمنی و مخاصمهٔ فکری و ایدئولوژیکی که نسبت به زندگی مدرن، نور دانش و انسان‌داند، کامکان ادامه خواهد یافت.

این گروه‌های بنیادگرا و محدود نگر نیاز به آموزش‌های نوین دارند، باید فرهنگ و باورهای متصلب آنها دگرگون شود، نیازمیرم است که با وارد کردن هنجارها و ارزش‌های انسان‌دوستانه و گسترش عواطف انسانی در میان این گروه خرد‌گریز، نحوهٔ زندگی و معیشت بستهٔ آنها متحول و متطور شود، در غیر آن روند مذاکره و مصالحه با آنها مفهوم بی‌مصدق و دال بی‌مدلول خواهد ماند، بر خی از جامعه‌شناسان به این باوراند که یک جامعه زمانی از فرایند تحول و دگرگونی‌ها استقبال می‌کند که درگام آغازین در سطح ذهنیت و روان عمومی جامعه تحول بوجود بیاید، یعنی در واقع استحاله در سطح اذهان جامعه، بستر ساز و فراهم‌کنندهٔ زمینه‌های تحول در یک جامعه است. در غیر آن هرگونه تلاش و کوشش نتیجه بخش نخواهد بود. بطور نمونه یکی از راه‌ها می‌تواند، مدنی‌سازی این گروه تاریک‌اندیش باشد، اما این امر آقدر ساده و سهل نیست، به حد کافی زمان بردار است، درحالی که ایجاد شورای‌های سنتی و جرگه‌های قبیله‌یی که بیشتر تلاش‌های سطحی و مقطعی در جهت تأمین صلح و اعادهٔ امنیت در کشور می‌باشد، با این روش‌ها نه تنها نمی‌توان به این مشکلات فایق آمد. بل، کوچکترین هنایش و تأثیری نمی‌تواند در آوردن ثبات در کشور داشته باشد. حتا به باور من این گونه راهکارهای سنتی می‌تواند سبب رکود و سقوط عمیق‌تر جامعهٔ ما شود. چون ما در قرن ۲۱ زندگی می‌کنیم، اما ابزار و وسایل مورد استفادهٔ ما مربوط به سه قرن پیش، این یک روش و راهکار خردمندانه و مبتنی بر هنجارهای عقلی نیست. این جرگه و جرگه‌سازی‌های رئیس‌جمهوری و همکارانش در جهت صواب نخواهد بود، بل بیشتر به صوب خطا و انحراف کشور را سوق خواهد. در حقیقت کسانی که از نظر زمانی در این قرن بسر می‌برند، اما روش‌های کهنه و متروک گذشته را در زندگی سیاسی، فرهنگی و اجتماعی خود، اختیار می‌کنند، در واقع به نحوی از انحاء، از تنزیل و تقلیل خود و جامعهٔ شان در سطح زندگی توحشی پذیرایی می‌کنند.

بنابراین، جرگه‌های که رئیس‌جمهوری کشور تدوین و ترکیب می‌کند، از همان ثقافت فرسودهٔ حجری اشتقاق شده است. بیشتر به این معناست که بجای اینکه در راستای آوردن صلح و ثبات گام‌های استوار برداشته شود، ما بیش‌تر به صوب بدویت‌پروری و احیای ارزش‌های کهنه حرکت و سیر می‌کنیم. در قرن بیست و یک ساختن شوراهای قومی، جز ارتجاع و واپس‌گرایی، چیزی دیگری را به اثبات نمی‌رساند. در حالی که از نظر زمانی حد اقل ما در قرن ۲۱ بسر می‌بریم، هر چند شکل و شمایل زندگی، نحوه و سبک معیشت ما در درون به دور از هنجارها و ارزش‌های قرن ۲۱ است. مگر به هر روی، حداقل حظ و نصیبی به پیمان‌کم از ظواهر و سیمای بیرونی ارزش این قرن در زندگی ما تجسم یافته است. پس چگونه ما به فرهنگ طالبانیزم و ارزش‌های عشایری رجعت نماییم؟ درحالی که به همه گان هویداست که فرهنگ طالبانیزم، ثقافت متصلب و سنگ‌گونه‌ای است که از چشمهٔ قبیله‌آب می‌نوشد. هر چند ماهیت حکومت کنونی هم بیشتر از آنکه مدافع آزادی و ارزش‌های نوین باشد، به کهنه‌گرایی بیشتر منعطف است. نمی‌شود این حکومت را حکومتی متناسب با مولفه‌ها و ایلمون‌های عصر کنونی دانست، چون قانون‌گریزی، دیگرستیزی، عدم رعایت حقوق اجتماعی و انفرادی دیگران و زورگویی که بیشتر از شیوه‌ها و سبک‌های زندگی جانوران در فضای جنگل است، از سه صد سال بدین سو، به ویژه در ۹ سال اخیر در کشور ما مستولی و حاکم شده است. ادامه دارد

اما ، در این معامله و تعامل که اکنون میان گروه‌های دهشت افکن و ضد بشریت با دولت افغانستان در جریان است، زیان بیشتر را برخی از مردم و اقوام کشور که به مرز و بوم آزادی و مدنیت گام نهاده و به دیموکراسی دستکم اعتقاد دارند، متقبل خواهند شد.

لاشک و لاترید که اکثریت طالبان کشور از قوم پشتون و از این تبار اند، اما با تاسف فراوان، فرهنگیان این قوم به جای اینکه در راستای زدودن و امحای اخلاق و ارزش‌های سنتی و بسته دست به کار شوند، بیشتر در جهت تحفظ و تقویت آن تلاش دارند، این هم در واقع ناشی از ماهیت فکری و محتویات ذهنی تنگ شبه دیموکرات‌های پشتون تباران است.

درفرجام تعبیر و نتیجه نهایی ما این است که فرهنگ بدویت با آرامش و صلح جویی در تضاد مطلق است، باید برای ایجاد صلح در کشور بسترهای ایجاد کرد که ارزش‌های والای انسانی به منصفه ارجگذاری و اجرا گذاشته شود، بدون بسترسازی‌های مناسب آوردن آرامش کار دشواریست، باید با تلاش و تقوی پیگر و مبارزات فرهنگی، آن عناصر و هنجارهای فرهنگی که در دشمنی و تناقض آشکار با ارزش‌های انسانی است، شناسایی و نابود گردند. باید با بازخوانی فرهنگ و ثقافت خود، قرائت‌های نوین و در خور جامعه و انسانی برای مخالفان صلح و آزادی ارایه کرده و ذهنیت و روح بسته آنها را اقناع کنیم. در غیر آن کوشش‌های ما پیامد مثبت در پی نخواهد داشت.

پایان